

سپهبد بود، چرا حیا نمی‌کنید، از زمین لا اقل بلندش کنید.

چهار نفر آمدند و بوضع عجیبی که از گفتنش شرم دارم، آمدند جسد را بلند کردند، و بهمان حال بردند بیرون مسجد، و بهمان حال در جیبی که بوق بلندگوروی آن بود گذاشتند و بسرعت هر چه تمامتر به راه افتادند و بردند مریضخانه ابن سینا.

من هم دنبال جنازه براه افتادم، جنازه را از جیب بیرون آورده به اطاق عمل بردند. دفعتاً دیدم جمع کثیری از طبیب و پرستار و مردم متفرقه در آن اطاق کوچک که جسد را روی میزی نهاده بودند ریختند. به هر چیزی شبیه بود جز مریضخانه، و ابدأ حس رافت و نوع پرستی در این جمع ندیدم. یکی از سفیدپوش‌ها که نشناختم کیست، پس از آوردن استاتوسکوپ و گوش دادن قلب با خنده نمکینی گفت: C'est Fini (تمام است). بعد شنیدم در این حرکت از مسجد به مریضخانه، هفت تیر و ساعت مچی و انگشتر آن مرحوم را ملت زده است. دیدم با نخست وزیر مملکت که اینطور معامله کنند، با مردم دیگر چه می‌کنند [؟]

بهر حال اینجا را گذاشتم و به منزل همشیره رفتم. دیدم غوغائی است، همه جمعند، و پیدا است که در این قبیل مجالس چه خبر است. چند روزی از آن مقدمه گذشت. روزی همشیره گفت، عده زیادی کارت و کاغذ از خارج و داخل بعنوان تسلیت رسیده چه باید یا اینها کرد [؟] گفتم [:] اشکالی ندارد، بیاورید من جواب می‌دهم. کارتهای دور مشکی ای بهمین منظور چاپ کرده بودم، چند جلسه نشستم و اینها را از طرف ایشان نوشتم و فرستادم.

در جلسه دوم یا سوم برخوردم به کاغذ کذا، سراپا خواندم، و باز خواندم. دیدم در آخر کاغذ پول خواسته که بیاید حقیقت را بگوید. دیدم اگر پول را گرفت و نیامد از کجا او را پیدا کنم؟ گرچه دیدم کاغذ جنبه گدائی دارد، ولی ممکن است چیزی از آن درآید. به همشیره گفتم این کاغذ چیست و کی رسید [؟] گفتند [:] من نمی‌دانم. کاغذ را که خواندم، گفتند [:] از این کاغذها همه روزه برای آن مرحوم می‌رسید، پاره می‌کرد و می‌ریخت دور، اعتنا نمی‌کرد. این دو روزه هم توی این شلوغی‌ها این کاغذ هم رسیده و بتصور اینکه کاغذ تسلیت است توی این کاغذها داخل شده، ولی نه می‌دانم کی آمده و نه می‌دانم کی آن را گرفته و در این نامه‌ها داخل کرده است. بهر حال چون دیدم علی‌ای حال باید این کاغذ را به مراجع قانونی رسانید، آن را نزد آقای دادستان وقت

فرستادم، و تصور می‌کنم که پس از وقوع قضیه و شنیدن اسم قاتل یکدمتی زده باشد، که به این عنوان پولی بلند کند. شاید هم اظهاراتش صحت داشته باشد.

بهرحال تعقیب و عدم تعقیب نویسنده آن با نظر آقایان مأمورین کشف جرم است. ولی در مملکتی که محرکین اصلی جرم با کمال وقاحت و بی‌شرمی در روزنامه اصناف اعتراف می‌کنند که این عمل را ما دستور داده‌ایم اجرا شود، و در مصاحبه‌های عدیده نسبت این عمل را بخود می‌دهند و کسی بسراغشان نمی‌رود، فرضاً که این مردک هم ذی‌دخل باشد، تازه چه تأثیری در عمل دارد [؟] کجای دنیا کسی خود را به عنوان آمر معرفی می‌کند و از تعقیب مصون می‌ماند [؟] این کار هم از مختصات کشور شاهنشاهی است که مجرم در روزنامه اعتراف بجرم می‌کند و بنام اسلام عملی برخلاف موازین اسلامی مرتکب می‌شود، و در کمال وقاحت و بی‌شرمی بعملیات خائنانه خود ادامه می‌دهد، و کسی نیست که بگوید بالای چشمت ابروست! وای به احوال این مملکت! امضاء.

مأمور ربیع او را بنام مطلع احضار نمود.

۳۰/۲/۲۶









تحقیق از امیر اسدالله علم وزیر کار کابینه رزم آرا بعنوان مطلع \*

شیر و خورشید

وزارت دادگستری

برگ بازجویی و صورت مجلس [از اسدالله علم]

بتاریخ ۳۰/۲/۲۴ جناب آقای اسدالله علم تشریف دارند، و هویت ایشان محرز است و با انجام تشریفات مربوطه به تحقیق از مطلعین، و توجه دادن ایشان به این موضوع، و تعهد بذکر حقیقت از ایشان سؤال می شود:

اس- چون بفرار اطلاع جنابعالی در روز ۲۹/۱۲/۶۶ در مسجد شاه، و هنگام ترور مرحوم رزم آرا نخست وزیر حضور داشته اید، و مخصوصاً قبلاً خود جنابعالی به مسجد تشریف برده اید، و چون نخست وزیر نبوده است مجدداً به نخست وزیری تشریف آورده، و مجدداً به معیت ایشان به مسجد تشریف برده اید، و در هنگام ترور هم حضور داشته اید، ضمناً می شود جریان کار و مشاهدات خودتان را در این باب مرقوم فرمائید.

ج- اینجانب عصر روز پانزدهم از اصفهان مراجعت، و صبح شانزدهم اسفند، ساعت هشت آن هم برای ملاقات نخست وزیر به نخست وزیری رفتم. تا حدود ساعت ده معطل شدم، ایشان به نخست وزیری نیامدند، در این مدت انتظار در اطاق آقای هدایت معاون نخست وزیر بودم.

ایشان فرمودند آقای نخست وزیر باید مسجد باشند، شما اگر عجله دارید که

ایشان را به بینید بیانید با هم برویم مسجد، آنجا شاید ملاقاتشان نمائید. اینجانب بواسطه کارهائی که داشتم، مایل بودم به وزارت کار مراجعت کنم، ولی آقای هدایت اصرار کردند که با ایشان به مسجد بروم، لهذا به اتفاق ایشان و با اتومبیل ایشان به مسجد رفتم، آقای نخست وزیر آنجا نبود. چند دقیقه صبر کردم و فاتحه خواندم، بعد از مسجد بیرون آمدم، آقای هدایت را آنجا گذاشتم.

چون با اتومبیل آقای هدایت رفته بودم، و اتومبیل خودم جلوی نخست وزیری بود، با اتومبیل آقای هدایت برگشتم به نخست وزیری، که از آنجا با اتومبیل خودم بروم. بعد که برگشتم از فراش جلوی کاخ ایض پرسیدم آقای نخست وزیر آمدند یا نه [؟] گفت [!]: نه. با وصف این رقم دفتر آقای غضنفری رئیس دفتر نخست وزیر، و به ایشان گفتم به آقای نخست وزیر عرض کنید من از صبح منتظر بودم جنابعالی را ملاقات کنم، لکن نشد، مسجد هم رفتم که شاید آنجا تشریف داشته باشید تشریف نداشتید، ولی عرایض لازمی نسبت به امور اصفهان و مخصوصاً خطر تعطیل کارخانجات آنجا دارم باید امروزه عرضتان برسانم. اما چون حالا کارهای لازمی دارم دیگر معطل نمی شوم، ایشان هر وقت به نخست وزیری آمدند تلفن کنند فوری کاخ ایض بیایم.

از نخست وزیری می رفتم بیرون، بین پله های کاخ ایض به نخست وزیر برخوردم، و باتفاق ایشان به اطاق کارشان رفتم و گفتم [!]: چون کارهای لازمی راجع به امور اصفهان داشتم حتی به مسجد آمدم، شاید جنابعالی را آنجا پیدا کنم ولی تشریف نداشتید. ایشان بخاطر آوردند که باید به مسجد بروند و اظهار داشتند [!]: بس کار لازم دارم، اینگونه امور فراموش می شود، حال بیا با هم برویم.

به ایشان عرض کردم وقتی بنده از مسجد بیرون می آمدم از طرف آقایان علماء دستور خواندن الرحمن داده شده بود، باید دیر باشد و دیگر به فاتحه نخواهید رسید، ایشان منصرف شدند و مجدداً راجع به امور اصفهان مشغول مذاکره شدیم. در این اثناء آقای غضنفری رئیس دفتر ایشان وارد اطاق شد، و چند فقره یادداشت جلوی ایشان گذاشت که گویا کارهای روز ایشان بود. آقای نخست وزیر پس از نگاه کردن به یادداشتها مجدداً گفتند بیا برویم مسجد. به ایشان عرض کردم من آنجا بودم، دیگر حالا نمی آیم، بعد که مراجعت فرمودید تلفن بفرمائید خدمت برسم. اصرار کردند بیا برویم، چند دقیقه در راه وقت داریم صحبت کنیم.

<http://www.chebayadkard.com>



بین راه صحبت امور اصفهان بود. جلوی در مسجد باز خواستم برگردم، اصرار کردند بیا برویم تو، باز هم صحبت کنیم. من هم باتفاق ایشان رفتم. از در مسجد که داخل شدیم دو طرف در کمال نظم پاسبانها ایستاده بودند، با هم مذاکره می‌کردیم و می‌رفتیم، غفلتاً صدای مه تیر از پشت سر به گوشم رسید، و نخست وزیر با صورت بزمین غلطید، من قدری متوجه ایشان شدم، و بعد به عقب برگشتم بینم چه اتفاق افتاده، دیدم عده [ای] پاسبان و جمعیت بهم ریخته اند و گلاویز هستند.

مجدداً در بالین نخست وزیر نشستم که اگر کمکی از دستم برآید به ایشان بکنم، پرسیدم آقا چطور شدید [؟] جواب ندادند. دقت کردم دیدم گلوله مقرر آن مرحوم را متلاشی کرده و معلوم می‌شود دردم جان سپرده است. قدری بالین ایشان بسر کردم، تا جمعیت و منجمه آقای هدایت (محمود) از داخل مسجد آمدند، یکمده افسران شهربانی هم بر بالین نخست وزیر جمع شدند، آن وقت اینجانب از مسجد بیرون آمدم، امضاء.

س - آیا جنابعالی قیافه ضارب و اسلحه را دیدید یا نه [؟]

ج - چنانچه اظهار شد گلوله‌ها از پشت سر شلیک می‌شد، وقتی مرحوم نخست وزیر بر زمین افتاد و بنده بایشان توجه کردم، بعد به عقب برگشتم بینم چه اتفاق افتاده و چطور شد. جز جمعیت و پاسبانها که بهم ریخته بودند فرد مشخصی را ندیدم، امضاء.







متن بازجوئی (۳۰/۳/۱۳) از مرحوم نواب صفوی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهر بانی کل کشور

برگ بازجوئی و صورت نشست از سید مجتبی نواب صفوی

تاریخ: روز ۳۰/۳/۱۳

روز دوشنبه ۳۰/۳/۱۳ از آقای سید مجتبی نواب صفوی فرزند مرحوم سید جواد دارای شناسنامه شماره ۲۶۴ صادره از بخش ۵ قنات آباد تهران دارای عیال و اولاد ساکن تهران منزل دوستان و برادران مسلمان خود بشرح .... با تفهیم تبصره ماده ۱۲۵ آئین دادرسی کیفری اظهار می شود:

<http://www.chebayadkard.com>

س - هویت خود را بیان دارید:

[ج] - هو العزیز، بسم الله الرحمن الرحیم، عجبا سالیان و ماهها تصایح عاقلانه کردم، دلائل و براهین کافی برای هدایت شما و هیئت حاکمه منحرف منسوب بشما آوردم، طرق روشن نجات از بدبختیهای مادی و معنوی را روی اصول نورانی معارف اسلام با صراحت و سوز دل بشما و هیئت حاکمه منحرف نشان دادم، طریق عمل یک یک را بیان کردم و برای تفهیم این حقایق خون دلها خوردم و در تربیت فرزندان گمراه اسلام و ایران به یاری خدای جهان و ایران کوشیدم، بهترین آثار فضیلت را برای سعادت قطعی ملت مسلمانان ایران و هیئت حاکمه منحرف از صفوف نورانی خود و برادران پاکم فرزندان عزیز اسلام و ایران به ظهور رسانیدم و با علم و منطق و تجربه و عمل اثبات نمودم که تنها راه نجات از تمام بدبختی و اختلافات و فاصله های خطرناک و فقر و بینوائی عمومی و دشمنی ها و انحرافات افکار توسل به اشعه نورانی معارف اسلام

است و شفاهاً و کتباً قول دادم که اگر بر آن باشند که حکومتشان قانونی شده به دستورات نورانی اسلام و معارف بلندپایه آن عمل کنند با منابع فکری خدادادی و اراده قوی و توانای پروردگار آسمان حقایق اسلام در پیشرفت این وظیفه بزرگ و نبل به این سعادت و حرکت بسوی این اتحاد روحی عظیم تر مسیر نورانی اسلام بزرگترین مساعدت‌ها را به آنها بنمایم. و بیاری خدای جهان حکومت غاصبشان را متره، و پایه‌اش را بر قلوب نهج تا به سعادت دنیا و آخرت برستند و از هرنوع بدبختی و تزلزل نجات یابند، و سرانجام ایران با سرزمین پیروان آل محمد (ص) پیاری خدای جهان بهشت جهان گردیده سرمشق تمدن بشر بشود، و درس انسانیت و آدمیت به دنیا بیاموزد، و پرچم افتخار هدایت قطعی بشر را بر دوش نهد — آری، آری، پس در عجبم که پس از اینها همه که یاور نمی‌داشتیم بدین پایه از اصول علم و معارف و انسانیت دور بوده باشند و در طول این مدت همیشه بحرکات سابق خویش و حرکت سریع‌السر خطرناک خود در وادی نادانی و جهل ادامه داده، ابداً نظری به مصالح دنیای خود هم نکرده، گوش به هیچ منطق صحیحی ندهند و صفوف انحراف و جهل را برای مقاومت در برابر اشعه نورانی علوم و حقایق مذکور بکار برند و کارشکنی نموده دست نادانان و منحرفین و جنایتکاران گمراه را در همه جا باز گذارند و تنها با آن چیز که مصالح و منافع بزرگ مادی و معنوی خودشان در آنست بی‌تنگند. عجب! شگفتا، تاریخ مقدس انبیاء تکرار می‌شود. این فرزندان گمراه بشر ابداً به مصالح خود توجهی نمی‌کنند، من هرگاه تاریخ مقدس انبیاء و نصایح گرانمایه عالمانه و منطق بلند و راهنمایی‌های سرایا مهر آن‌ها را نسبت به فرعون‌ها و شدادها مطالعه نموده و به تأثیر معکوس منطق روشن و حقایق نورانی پرمهر در فریفتگان دنیا و خودباختگان در برابر شهوات دنیا برخورد می‌کردم سرایا تعجب می‌شده بر سوزهای درونی و مشقات انبیاء و انحرافات قطعی و نهایت جهالت و تاریکی مغز فراعنه و شدادها یک دنیا متأسف می‌شده و عجب می‌داشتیم از نمونه‌های افراد بشر شریفی که تا بدین پایه مصالح و منافع خود را گم کرده در وادی تاریک جهل اینطور ثابت باشند، و در بدبختی خویش بدین سختی بکوشند — اقا — اقا — در این ایامی که بشر نادان بازم از روی نادانی آن را عصر نورانی ارتقاوش شمرده است. این معضلات در نظره به آسانی صف کشیده از مشاهده انحرافات بشر گمراه پر از دعاوی غلط امروز این پستی روحی و نهایت این گمراهی و نادانی از شگفته و تحیره نسبت به گمراهان گذشته بشر بسیار می‌کاهد، اینک ای نمونه بشر شریفی که مع الاسف در صف

گمراهان هیئت حاکمه منحرف قرار گرفته بشدت وادی جهل را بهمراهی آنان خواه و ناخواه می پیمائید، و بعنوان باز پرس یا بهر عنوان دیگری از من سوال می فرمائید، پاسخ سوالات شما میل دارید سخنی بحق باشد یا بناحق؟ چنانچه شما هم مثل سایر گمراهان انتظار سخن ناحقی از من داشته باشید معاذالله، پناه می برم به خدا که سخنی بناحق گفته باشم یا بگویم - بیاری خدا هم چنان که سازمان من و شما و تمام افراد بشر بر حق نهاده شده از مسیر حق منحرف نشده و نمی شوم انشاء الله الرحمن، و اگر انتظار پاسخ حق و سخن صحیح از من داشته باشید - این است که - شما و حکومت منحرف و دستگاه حاکمه نادان کنونی پس از تمام شواهد آسمانی و براهین و آیات و نشانه های سازمانی جهان و پس از تمام حقایق ثابت، تنها به یک دلیل بزرگ اساس قانون اساسی که موجد حکومت و هیئت حاکمه بوده و بر اساس مقدس اسلام نهاده است تا روزی که سراسر احکام اسلام را موبمطبق مذهب مقدس جعفری در سراسر کشور اسلامی ایران عمل نمایند و معارف مقدس اسلام را نشر نمایند، حکومتشان بهیچ وجه قانونی نبوده، حق هیچگونه عملی و سوالی و بازداشتی و حق هیچگونه مداخله ای در امور ملت مسلمان ایران از نظر فرد یا اجتماع نداشته و نخواهند داشت. و من که هیچ گاه برخلاف حق بیاری خدا حرکت نمی کنم جز نصیحت به شما و هیئت حاکمه هیچ سوال اداری و تشریفاتی را به شما پاسخ نخواهم داد. اما از ادای وظیفه دینی خود و راهنمایی هیئت حاکمه غافل گمراه کوتاهی نمی کنم انشاء الله، تا روزی که به بینم بیاری خدار سراسر احکام اسلام را طبق مذهب مقدس جعفری اجراء نموده اید، و خود و ملت مسلمان ایران را از تمام بدبختیهای مادی و معنوی و اختلافات و دشمنی های طبقاتی بمدد معارف نورانی اسلام نجات قطعی بخشیده اید، و حکومتی بتمام معنی قانونی و رسمی شده اید، آن گاه انشاء الله من هم به تمام معنی خدمتگزار شما و ملت مسلمان ایران بوده، در برابر قوانین جاریه اسلامی که اساس قانون اساسی بر آن نهاده است تسلیم محض خواهیم بود. زیرا تسلیم در برابر مقررات اسلام تسلیم در برابر ذات مقدس خداست، و در آن روز هم به یقین می دانم که بجای حرکات امروز خود با من جز به لطف و احترام، به دلایل موجود خود رفتاری نخواهید داشت. بیاری خدا توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - شما تمام مطالبی را که مرقوم فرمودید حاکی از ذکر هویت خودتان نبود، و اینجانب فقط از سرکار عالی پرسیدم و تقاضا نمودم هویت خود را بیان فرمائید، و اینک سوال اولیه خود را تجدید می نمایم و ..... ندارم سرکار خلاف حقیقی بیالا دارند؟

[ج] - جناب آقای محترم پس از ذکر مراتب فوق قطعاً جای این سؤال نبود.

شما نام و خصوصیات مرا می‌دانید و بر شما پوشیده نیست، چنانچه از نظر تماس روحی دو بشر عاقل و متجانس از من این سؤال را کرده باشید و یا چنانچه از نظر اداری و رسمی سؤال فرموده باشید یا کماکان احترام حکومت فعلی که شما در زمره آنها مع الاسف قرار گرفته‌اید چون احکام اسلام را بهیچوجه اجراء ننموده قانونی نیست و تا روزی هم که سراسر احکام اسلام را موبو طبق مذهب مقدس جعفری اجراء ننماید قانونی و رسمی نخواهد بود، و طبعاً حکومت غیرقانونی حق هیچگونه عملی را بنام حکومت نداشته و ندارد و نخواهد داشت. اگر میل دارید مطالب فوق‌الذکر را تکرار کنم - تکرار در قاعده منطقی و عقلی در غیر صورت تأکید و تفهیم بیشتر بخصوص در صورتی که مطالب کتباً درج نشده باشد پسندیده نیست، چنانچه مقتضی میدانید ثانیاً به مطالب گذشته مراجعه نموده دقت فرمائید، به یاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

پی - فرمایش شما صحیح است، ولی از لحاظ رعایت جنبه اصول باید خودتان نام و اسم پدر و محل سکونت .... و تعداد عائله را مرقوم فرمائید. برای اتباع از اصول این موارد را مورد تذکر قرار دادم، اینک استدعا دارم از لحاظ جنبه رعایت اصول مرقوم فرمائید.

<http://www.chebayadkard.com>

[ج] - بسم الله الرحمن الرحيم، باز هم عجب دارم که نمی‌دانم اصول مطلق که می‌فرمائید مقصودتان کدام اصول است - اصول بطوری که ..... بعربیت هم آشنا هستید جمع اصل و اصول یعنی ریشه و تفصیل بسیاری در تحقیق و تحلیل این کلمه ندهم زیرا بحثش مفصل است و تنها بمناسبت مقال ذکر می‌شود که چنانچه مقصودتان اصول آدمیت است، طبق اصل انسانیت مخصوصاً بشما گفتم که شما خود خصوصیات مرا می‌دانید و چنانچه سؤال خصوصی فرمائید بنابر اصل عواطف انسانیت و آدمیت با شما گفتگو خواهم کرد، و اگر طبق اصول قانون گفتگو کنید مطابق دلائل مذکوره قانونی و همه دلائلی که پایه‌های قانون در دنیا بر آن نهاده است شما و هیئت حاکمه شما یا بایستی بوظائف قانونی خویش کاملاً عمل نموده از گذشته‌اش توبه کنید، و یا بایستی عزل و کناره‌گیری خود را اعلام نماید و بهیچ وجهی دخالت در امور ملت مسلمان ایران نکند، و چنانچه شما برادر محترم من که انشاء الله بوظائف دینی و الهی خود بیشتر از پیش عمل خواهید نمود از این سؤال مکرر خسته شدید ممکن است از این کار تکرار آمیز



عذر بخواهید، بیماری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - آیا تا کنون جلب و یا بازداشت شده اید یا خیر؟

[ج] - بسم الله الرحمن الرحيم - الجواب، الجواب، پاسخ همانست که ذکر

شد، بیماری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - جنابعالی در روزنامه های اصناف، آتش و نبرد ملت و کیهان از طرف

فدائیان اسلام اعلامیه در اسفند ۱۳۲۹ صادر نموده اید، آیا پیش نویس اعلامیه مورد بحث

را دارید یا خیر؟ و نیز در نبرد ملت شرحی دایر بر اینکه آقای حسین علاء از کار برکنار

رود مرقوم فرموده بودید، آیا متدرجات مزبور از طرف شما قبول می باشد؟

[ج] - برادر گرامی! امید است در قیامت رؤسید بوده، مقدمات و ذخائر آخرت

را فراهم نمائید، الجواب، الجواب مستنداً به حقایق مذکور قبلی پاسخ این سؤال آن

فرزند علی که انشاء الله بر طبق رضای جدتان عمل خواهید کرد همانست که مذکور

افتاد، بیماری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - شما خلیل طهماسبی را تحت تربیت شخص خودتان قرار داده .... و آیا

او را شخصاً آموزش فرموده اید یا خیر؟ <http://www.chebayadkard.com>

[ج] - بسم الله الرحمن الرحيم - من از تصدیق آن برادر دینی خجل می شوم،

اذا با مسؤلات مکرر شما معذورم از اینکه بگویم پاسخ این هم همانست که ذکر گردید،

بیماری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - از شما و یخظ و امضای سرکار شرحی خطاب به خلیل طهماسبی بدست

آمده که مشارائیه از تعیین وکیل خودداری کند، آیا صحیح است و باید از تعیین وکیل

خودداری کند؟ و سرکار عالی در روز معهود با نماینده مجله ترقی مصاحبه فرموده اید؟

[ج] - بسم الله الرحمن الرحيم، برادر عزیزم با کمال احترام الجواب، الجواب

پاسخ همانست امیدوارم خدای تعالی لطفی فرموده افراد هیئت حاکمه کنونی را از بالا تا

به پائین اصلاح قطعی فرموده گوش شنوای منطبق .... مرحمت کند تا مگر بیدار شوند و

خود و ملت مسلمان ایران را از بدبختی عجیب کنونی نجات بخشند تا بطور کلی این

اختلافات مرتفع گردیده همه با هم بسوی سعادت نهائی به یاری خدای مهربان حرکت

کنیم - آخر ایشان هر چه باشند بشرند و انشاء الله عواطف آدمیت و اصول انسانیت یکباره

و بطور قطعی در وجودشان نمرده است که قطعاً و برای ابد از بیداری آنها مأیوس گردیم،

بیاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - در مورد انحرافی که مکرراً نام برده اید، ملاکی که علاوه بر حرف باشد دارید ارائه دهید؟ و یا توصیه کنید چگونه ما را سرکار منحرف دانسته و خود را راستگاران؟

[ج] - بسم الله الرحمن الرحیم پاسخ این سؤال هم اگر بطور رسمی و اداری پیروید مانند گذشته است اما چنانچه خصوصاً سؤال کنید آماده آن هستم که بیاری خدا ریشه های مناسب آن را با شما بگویم و طرق صلاح عملی آنها را هم بر وفق اصول مقدس اسلام و اساس قانون اساسی نشان دهم. امید است آثار نژادی عنوایت در وجود آن پسرعموی محترم محو نگردد و نگردد، بیاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - شما مطالبی را که برای اصلاح جامعه متذکر شده اید آیا همان کتابی است که انتشار داده اید و آیا مؤلف آن خود شما می باشید.

[ج] - بسم الله الرحمن الرحیم، پسرعموی گرامی امید است آنچه آنکه سزاوار روح علویین و شایسته فرزندان عنی (ع) است همیشه آنچه آن بوده و باشید، پاسخ این سؤال شما هم همانست که مذکور گردید. تکرار نکنم امید است خدای مهربان جهان برادران گمراه ما را هدایت فرماید، بیاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - طبق مدارک موجهی از سرکار و نامه جاتی که شخصاً زیر آن را امضاء نموده اید، شما متهم هستید که بر علیه رزق آرا نخست وزیر اسبق توطئه نموده، تا اینکه بوسیله خلیل او را بقتل رسانید، و همچنین بر جمعیت تعیین .... مواضعه کرده و قصدتان قتل و مرگ عدد از مقامات می باشد، بنابراین و بهر تقدیر آخرین دفاع خود را در این مورد بیان دارید.

[ج] - بسم الله الرحمن الرحیم پاسخ همانست که ذکر شد والسلام عنی من اتبع الهدی، بیاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.















